

مروری بر نثر فارسی امروز

تقدیم به روان پاک خواهر
مهربانم مهین فریدیان - مؤید
رفتی و شکست محفل ما
هم محفل ما و هم دل ما

دکتر حشمت مؤید

حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: «تازی و پارسی هر دو نیکو است، چه که آنچه از زبان خواسته‌اند پی بردن به گفتار گوینده است، و این از هر دو می‌آید. و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویدا، هرچه این زبان را ستایش نمائید سزاوار است.»^۱

این گفتار مروری ساده و کوتاه بر نثر فارسی معاصر است نه پژوهشی دقیق و اختصاصی که جای آن در این اجتماع نیست. اما کوشیده‌ام که با وجود این کوتاهی، بسیاری از مطالب را بدون ذکر حواشی و مکررات و با احتراز از مترادفات و توضیحات به طور فشرده در همین مختصر بگنجانم. ولی خوب می‌دانم که مباحثی که فقط اشاره‌وار از آن گذشته‌ام نیازمند شرح و بسط بیشتری است.

گنجاندن موضوع بررسی نثر فارسی در برنامه، این کنفرانس با توجه به این واقعیت است که آگاهی دوستان بهائی نسبت به اهمیت زبان فارسی و اشتراکشان در مساعی دیگران برای پیشرفت و تقویت این زبان از دیرباز رو به کاهش نهاده است، و امروز در میان ما کسانی که با علاقه‌مندی و بصیرت به این مهم‌ترین رکن هویت و فرهنگ ایران توجهی نشان می‌دهند، انگشت‌شمار هستند. در حالی که شمار فارسی دانان و فارسی نویسان زبردست در میان هموطنان غیر بهائی ما روز افزون بوده به صدها و هزارها رسیده است. و این زنگ خطر است. زنگ خطر از این رو که بی‌علاقگی به زبان ما را بیش از پیش از قاطبه، مردم ایران جدا می‌کند و مبدل به اقلیتی منزوی یا حاشیه‌نشین می‌سازد که بر خلاف ادعای اکید ایران دوستی از زبان و فرهنگ وطن خود دل برکنده است. البته منظور این نیست که اهل قلم از میان بهائیان یک سره رخت بر بسته‌اند و در جامعه، ما دیگر کسی نیست که شیفته، زبان و ادب فارسی باشد و بتواند نثری نغز و دل‌انگیز و

آهنگین بنویسد. از معدود خوش قلمان زنده‌ای که به قول شیخ اجل سعدی «قصب الجیب حدیث (شان) همچون شکر می‌خورند و رقعہ، منشآت (شان) چون کاغذ زر می‌برند»^۲ نام نمی‌برم تا ظنّ این نرود که خوش‌آمد کسی را گفتم. ولی چگونه می‌توانم از نمونه‌هایی ممتاز به کمال و انسانیت همچون دو ایادی امرالله ابوالقاسم خان فیضی و حسن بالیوزی و استاد علی مراد داودی یاد خیری نکنم که زبان فارسی را درست و با احساس می‌نوشتند و آن را عزیز و گرامی می‌داشتند؟

این مردان با فضیلت و خوش ذوق و نظائر ایشان در نسلی پیش‌تر از قبیل دکتر یونس افروخته و عبدالحسین نعیمی، می‌بایست سرمشق نسل امروز باشند و ده‌ها و صدها جوان درس فارسی روان و فصیح نوشتن را از آنان بیاموزند و در صفّ مقدّم نثر نویسندگان ایرانی باشند. دریغ که چنین نیست و هیچ علّت تاریخی و جامعه‌شناختی که در توجیه این پدیده مناسب به نظر آید، نمی‌تواند و نباید ما بهائیان امروز را از این قصوری که ورزیده‌ایم و هنوز می‌ورزیم، تبرئه کند. باری، اهمّیت و حرمت زبان فارسی برای بهائیان نباید کمتر از دیگران باشد. چرا زبان عربی بیش از هزار سال بر فرهنگ ایران چیره شد و صدها فیلسوف و طیب و مورّخ و ادیب و فقیه و مفسّر و نویسنده ایرانی را در چنبر خود کشید که آثارشان را به جای زبان مادری به عربی نوشتند؟ از این رو که عربی زبان قرآن بود، زبان احادیث و روایات بود، زبان پیغمبر اکرم و صحابه، پیغمبر و جانشینان و هموطنان آن حضرت بود، زبان اسلام بود. حال که آفتاب امر از افق ایران طالع شده است، چرا نباید زبان فارسی برای ما همان عزّت و شرف و اقتخاری را دارا باشد که عربی نزدیک به چهارده قرن برای همه، مسلمانان جهان دارا بوده است؟ زبان حضرت ربّ اعلی و حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی ربّانی فارسی است. قدّوس و باب‌الباب و طاهره و وحید فارسی حرف می‌زده‌اند. فارسی زبان بیش از بیست هزار شهید و مبلغ و مهاجر و شاعر و مؤلّف دانشمند بهائی در یکصد و پنجاه سال گذشته بوده است که بار این امر اعظم را بر دوش خود کشیده و در سراسر ایران و شش گوشه، جهان منتشر کرده‌اند. فارسی زبان شهیدان مازندران و نیریز و خراسان و یزد و کاشان بوده است. سلیمان خان و بدیع و سلطان الشّهدا و محبوب الشّهدا فارسی حرف می‌زده‌اند. تمام بزرگان امر از ابوالفضائل و نبیل اعظم و نبیل اکبر و ورقا و عندلیب و نعیم و سمندر گرفته تا فاضل مازندرانی و اشراق خاوری و سلیمانی پارسی‌گو و پارسی‌نویس بوده‌اند. این زبان دست کم به همان اندازه ارث ما بهائیان است که ارث دیگر ایرانیان است. دست کم می‌گویم زیرا اگر هموطنان مسلمان ما همه، پدیده‌های زندگی و فرهنگ خود را با معیار دین بسنجند - چنان که هزار و سیصد سال سنجیده‌اند - به حقّ باید زبان قرآن کریم یعنی تازی را برتر از فارسی بشمرند، و هزار و سیصد سال برتر شمرده‌اند. ولی مؤسّسان آئین بهائی به فارسی سخن گفته‌اند و زبان وحی در این ظهور گاهی فارسی و گاهی تازی بوده است، تازی نیز صرفاً از این جهت که زادگاه این ظهور محیطی اسلامی است و قرآن کریم و شریعت اسلام نزدیک به چهارده قرن تفکر دینی ایرانیان را در چهارچوب زبان عربی به بند کشیده‌اند. بدین جهت در این ظهور ناچار و به حکم اجبار کمابیش همان زبان و تعبیرات و اصطلاحات عربی که در خور فهم و هماهنگی با سنت‌های اهل اسلام بوده به کار رفته است. خداوند

در قرآن فرموده است: «و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم»^۳ یعنی پیامبری نفرستادیم مگر به زبان مردمش تا (آئین را) بر آنها روشن سازد. فرض کنیم که حضرت بهاء‌الله در سرزمینی دیگر، مثلاً در ژاپن یا نروژ ظهور فرموده بودند. آیا در الواح و آثار مبارکشان اثری از عربی دیده می‌شد؟ منظور این است که آمیختگی شدید عربی و فارسی در آثار مقدس بهائی بدین علت نیست که عربی به خودی خود در دستگاه کبریای آفریدگار جهان پایه‌ای برتر از فارسی یا زبان‌های دیگر عالم دارد، بلکه صرفاً معلول عربی بودن و اسلامی بودن فرهنگی است که امر بهائی از درون آن برخاست. استعمال صدها و هزارها واژه تازی در آثار امر بهائی همان اندازه طبیعی و پدیده‌های تاریخی است که حضور همان واژه‌ها در شعر مولانا و سعدی و حافظ. به عبارت دیگر، خداوند متعال نه به عربی یا فارسی مقید است نه به چینی نه هندی، نه انگلیسی نه هیچ زبان دیگر، و ما نباید اصرار ورزیم که تجاوز از مرز زبان و اصطلاحات عربی اسلامی تجاوز از حکم خداست. آیا میلیون‌ها بهائی غیر ایرانی که بوئی از فارسی و عربی نبرده‌اند از حکم حضرت حق تجاوز می‌کنند و شب و روز غریق دریای گناه اند؟ آیا استغفرالله، حضرت شوقی ربّانی روحی لذکر جمیله الفدا، با تحریر بیشترین و مهم‌ترین آثار خود به زبان انگلیسی مسیر فرهنگ جهانی بهائی را از آنچه مشیت خالق این امر بوده است، منحرف فرمودند؟ البته غرض ابداً این نیست که بهائیان ایران سزا است که دست از آموختن زبان عربی بشویند، زیرا ترك تحصیل عربی منجر به فقر معنوی جامعه خواهد شد. اگر بهائیان دیگر کشورهای جهان از بیخ و بن با زبان عربی، و فارسی نیز، بیگانه‌اند، این دلیل نیست که ایرانیان قدر این موهبت و مزیت را ندانند و آن را باری بر دوش خود شمرند که باید آن را بر زمین گذاشت. بهائیان ایران نظر به آشنایی بیشتری که به حکم شرایط تاریخ با زبان عربی دارند باید خود را مأمور به ایفای رسالتی در ایجاد فرهنگ عالم‌گیر بهائی بشمرند و گرفتار این سوء تفاهم نگردند که هدف این سخنان ترك زبان تازی و تصویب گرایش به نهضت‌های ضدّ عربی امروز است.

باری، وابستگی طبیعی آثار بهائی به زبان عربی در همین یکصد و پنجاه سال گذشته اندک اندک کاهش یافته، یعنی هر قدر آئین جدید پوسته، اسلامی خود را شکسته و استقلال و رسمیتش را در جهان تثبیت کرده است، نفوذ زبان و اصطلاحات عربی نیز کمتر شده است. در آثار حضرت ربّ اعلیٰ عنصر تازی بر پارسی تسلّطی قاطع و کامل داشت. ولی جمال ابهی ایقان مبارک را که رازگشای همه کتاب‌های آسمانی و پس از کتاب مستطاب اقدس، اجل آثار نازله از قلم اعلیٰ است، به فارسی شیوائی که تا آن روز در ادبیات مذهبی مانند نداشت نازل فرمودند. و بر همین روند اکثر الواح و آثار آن حضرت از هفت وادی و چهار وادی و کلمات مکنونه، فارسی و لوح شکر شکن در دوره بغداد گرفته تا صدها لوح دیگر و رساله، ابن ذئب در شامگاه زندگی عنصری مبارک، در جامه فارسی هدیه اهل عالم گشت.

حضرت عبدالبهاء مناجات‌ها و خطبه‌ها و زیارتنامه‌هایی به سیاق سنت دیرین به عربی مرقوم فرمودند، و اگر مخاطبشان دانشمندی در پایه ابوالفضائل و صدر الصدور یا خود عرب بود و فصاحت و کمال سخن را با معیارهای سنتی گذشته می‌سنجید و «معجزه» می‌پنداشت، الواح و

خطبه‌هایی به تازی از قلمشان صادر می‌شد. ولی آثار عمده، مبارک از رساله، مدنیه و مقاله، شخص سیاح گرفته تا تذکره الوفا و کتاب وصایا و هزاران لوح جانانه و مناجات‌های جان‌سوز جگردوز به فارسی روان و زیبای بی‌نظیر نوشته شده است. حضرت شوقی ربّانی توقیعات خود را به فارسی می‌نوشتند جز آنکه خطبه‌های سرآغاز و نیز بندهایی در متن رساله‌ها و نیز چند مناجات حضرتشان به زبان تازی بود. البته باید اکیداً گفت که تمام این آثار از حضرت بهاء‌الله تا حضرت شوقی ربّانی به سبکی است که در آن تازی و پارسی چون شیر و شکر با هم آمیخته است، و جز این نیست که غلبه، تدریجی عنصر فارسی بر عربی سیری طبیعی و هماهنگ با ناموس تطوّر و تحوّل اجتماع است، و تصوّر سرسوزنی ارتباط میان این سیر طبیعی با عواطف ملت پرستی جدید مطلقاً بی اساس و دور از ساحت این امر و درست مابین با تعلیم جهانی آئین بهائی است.

نکته، دیگری که باید حتماً به خاطر داشت این است که حضرت شوقی افندی هرگز قدم به خاک ایران نگذاشته بودند، و کثرت واژه‌های سنگین و پرصلابت و گاهی مترادف عربی را در رساله‌های فارسی آن حضرت نباید دلیل تعمّشان در تثبیت سبک‌های منشیان قدیم، که در نوشته‌های خود به ندرت یک واژه فارسی به کار می‌بردند، پنداشت و آن را همچون سرمشق فارسی‌نویسی در برابر دیدگان جوانان بهائی امروز و آینده، ایران گرفت. در بسیاری از الواح مخصوصاً مناجات‌های حضرت عبدالبهاء بیشتر، و گاهی تمام واژه‌ها فارسی است بی آنکه ابدأ نشانه‌ای از تصنع پارسی سره نویسی در آن دیده شود.^۴

باری، اهل بیت حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء سراسر حیات خود را در سرگونی سرزمین‌های عربی‌زبان سپری فرمودند، ولی تعلقشان به فارسی پایدار مانده بود و شاهد آن دستخط‌های خانم اهل بهاء حضرت ورقه، علیا است. این وفاداری عائله، مطهر به زبان فارسی به رغم محیط عربی که در آن می‌زیستند، به گمان بنده سرمشق دیگری است که دوستان نباید هرگز از یاد ببرند، خاصه در سرزمین‌های غربت و سال‌های دوری از ایران در دیار هجرت.

اما سیر گرایش از عربی به فارسی در آثار بهائی که شرح درست آن نیازمند پژوهش و گفتاری جداگانه است، در حقیقت آئینه، تحوّل تاریخی است که در این یکصد و پنجاه سال گذشته در زادگاه این آئین نازنین رخ داده است. از دریچه چشم ما بهائیان، این سیر گرایش از عربی به فارسی نه آئینه، بلکه خود عامل مؤثر و سلسله جنبان نهضت حیرت انگیزی است که سرانجام پس از هزار سال زندگی و شوری در پیکر فرسوده و نیم مرده، فارسی دمیده است. قبول این ادعا که مستلزم ایمان به امر بهائی و بالتبع دمیدن روحی جدید در کالبد افسرده، عالم ادیان است، اگر برای دیگران دشوار باشد، دست کم باید این واقعیت را بپذیرند که آئین بهائی همان گونه که در تعلیم اجتماعی پیشرو ناشناخته، نظم نوین جهان است، زبان فارسی را هم از تهمت عجمی بودن یعنی گنگ و نارسا بودن آزاد کرده است.

* * *

در این مقدمه که فقط تذکار کوتاه موضوع اساسی دیگری بود، به دو مطلب اشارت رفت که توضیح آن متن اصلی این گفتار خواهد بود: یکی فرسوده و نیم مرده بودن زبان نثر فارسی، دوم

نهضتی که به این نثر زندگی بخشیده و آن را بارور و زیبا کرده است. هفتاد و پنج سال پیش استاد محمد علی جمالزاده داستانی نوشت به نام «فارسی شکر است» که با نقل چند عبارت آن گفتار خود را آغاز می‌کنم.

در بندر انزلی چهار نفر ایرانی را بی هیچ گناهی در اطاق تاریک يك بازداشت‌گاه انداخته‌اند. یکی شیخی عمامه به سر است، دومی جوانی مستفرنگ که همان روز از فرنگ برگشته، سومی جوانک کلاه نمدی ساده‌ای است موسوم به رمضان، و چهارمی مردی روشن بین که راوی داستان است. رمضان مادر مرده پس از نثار مبلغی فحش و ناسزا به مأمورین حکومت و لگدپرانی به در و دیوار با ترس و لرز به طرف شیخ رفته می‌خواهد بداند که چرا بی‌گناه توقیفش کرده‌اند. قسمتی از جواب شیخ را برای نمونه نقل می‌کنم، خود قضاوت کنید که اگر کسی در پاسخ پرسش ساده شما این عبارات را با غلظت تمام از مخرج ادا کند، از آن چه می‌فهمید:

«جزاکم الله مؤمن. منظور شما مفهوم ذهن این داعی گردید. الصبر مفتاح الفرج. ارجو که عمّا قریب وجه حیس به وضوح پیوندد و البتّه الف البتّه بأیّ نحو کان چه عاجلاً چه آجلاً به مسمع ما خواهد رسید. علی العجالة در حین انتظار احسن شقوق و انفع امور اشتغال به ذکر خالق است که علی کلّ حال نعم الاشتغال است.»

رمضان بیچاره حاج و واج که نکند شیخ با اجته حرف می‌زند یواشکی عقب می‌رود. اما آرواره شیخ که تازه گرم شده ادامه می‌دهد:

«لعلّ که علّت توقیف لمصلحة یا اصلاً لا عن قصد بعمل آمده و لاجل ذلك رجای واثق هست که لو لا البداء عمّا قریب انتها پذیرد و لعلّ هم که احقر را کان لم یکن پنداشته و بلا رعایة المرتبة و المقام به اسوء احوال معرض تهلکه و دمار تدریجی قرار دهند، و بناء علی هذا بر ماست که بایّ نحو کان مع الواسطة او بلا واسطة الغیر... علناً او خفّاءً از مقامات عالیه استمداد نموده و بلاشکّ به مصداق من جدّ وجدّ به حصول مسئول موفق و مقضی المرام مستخلص شده و برائت مابین الامثال و الاقران کالشمس فی وسط النهار مبرهن و مشهود خواهد گردید.»

این بار رمضان می‌رود به طرف جوان فرنگی‌مآب که بالای طاچه نشسته است و دارد «رمان» می‌خواند و فقط گاهی به ساعتش نگاه می‌کند مثل اینکه، بقول جمالزاده، «می‌خواهد ببیند ساعت شیر و قهوه رسیده است یا نه»، و به شنیدن صدای مظلومانه رمضان رو به او کرده می‌گوید:

«ای دوست و هموطن عزیز... من هم ساعت‌های طولانی هرچه کله، خود را حفر می‌کنم آبسولومان چیزی نمی‌یابم، نه چیز پوزیتیف نه چیز نگاتیف، آبسولومان. آیا خیلی کومیک نیست که من جوان دیپلمه از بهترین فامیل را برای يك... يك کریمینل بگیرند و با من رفتار بکنند مثل با آخرین آمده؟ ولی از دسپوتیسم هزار ساله و بی‌قانونی و آربیتزر که میوه‌جات آن است هیچ تعجب آورنده نیست. يك مملکت که خود را افتخار می‌کند که خودش را کنستیتوسیونل اسم بدهد باید تربیونالهای قانونی داشته باشد که هیچ کس رعیت به ظلم نشود. برادر من در بدبختی، آیا شما این جور پیدا نمی‌کنید؟...»^۵

در قصه «فارسی شکر است» که دو نمونه آن را خواندید، جمالزاده انگشت روی دو آفت

کشنده زبان فارسی گذاشته است: یکی فضل فروشی عربمآبانه که هزار سال است مانند پیچک بر شاخ و برگ زبان فارسی افتاده و شیره آن را مکیده است، دوم هجوم واژه‌های فرنگی به دنبال پیوندهای ضروری عصر جدید با مغرب زمین. از اثر این دو آفت، که یکی تدریجاً فروکش می‌کند ولی دیگری تازه چنگ و دندان خود را در گوشت و پوست فارسی فرو برده است، زبان ایرانیان چنان فاسد و مجروح شده بود که مردم طبقات مختلف دیگر حرف هم را نمی‌فهمیدند و گروهی از ادیبان روشن بین در آستانه، روزگار جدید در صدد چاره برآمدند.

* * *

باید دید که چرا نثر فارسی، درست بر خلاف شعر فارسی، در مسیر هزار ساله خود به این روز سیاه افتاد. در پاسخ به این پرسش کتابها نوشته‌اند و تاریخ این تطور و علل و دواعی آن را به دقت نشان داده‌اند. برای مرور نثر فارسی امروز ناچار باید به ماجرای مزبور اشاره‌ای کوتاه کرد و گذشت.

نثر نویسندگان قرن‌های چهارم و پنجم هجری هنوز زبانی ساده و روان به کار می‌بردند و مردم کتاب خوان آن روزگار که شمارشان البته اندک بود، آن نوشته‌ها را می‌فهمیدند. نویسندگان آثار دستور زبان فارسی را می‌دانستند و در آنچه به دست ما رسیده است می‌بینیم که مرتکب غلط‌های دستوری نشده‌اند. علاوه بر این از واژه‌های تازی فقط آن اندازه که برای بیان شریعت نوین اسلام و تفسیر قرآن و گزارش تاریخ عرب و اسلام یا زمینه‌های نوین فرهنگی دیگر بدان نیازمند بودند، به کار می‌بردند. هرچه زمان پیش‌تر رفت نثر فارسی در زیر قلم منشیان درباری و مؤلفان به اصطلاح ادیب خوارتر و علیل‌تر شد. علاوه بر صدها اصطلاح فقه و تفسیر و دیگر دانش‌های وابسته به دین اسلام که تدریجاً جا افتاده بود، کلمه‌های دشوار و کمیاب تازی جای واژه‌های آشنای فارسی را غصب کرد. از این گذشته، استعمال صنایع ادبی هدف مؤلف و نویسنده فضل فروش شد و وظیفه زبان که به فرموده حضرت بهاء‌الله «پی بردن به گفتار گوینده است» فراموش گشت. علمای مثلاً فارسی نویس آیات قرآن و احادیث و قصص انبیاء و امثال و اشعار عربی و خلاصه تمام معلومات دینی و تاریخی زمان را مبدل به صندوقچه زیورآلات نثر فارسی کردند و با تمام کج سلیقه‌ی چهره، آن را چنان مسخ نمودند که دیگر جز صنایع ادبی رنگ و بوئی در آن باقی نماند. البته ساده‌نویسی ادبی صاحبان ذوق سلیم هنوز هم پیروانی داشت. مخصوصاً در میان صوفیان که برای عامه مردم و درویشان خانقاهی می‌نوشتند و چندان در بند صنعت‌گری و لفاظی نبودند. این بود که نثر فارسی بی‌پناه شد و فقط لنگ لنگان و بیمار و خسته توانست در سایه حمایت عروس شعر فارسی راه چندین قرن دراز را طی کند، تا آنکه طلیعه عصر جدید دمید و زبان فارسی تولدی دیگر یافت.

قرن نوزدهم را عصر بیداری ایرانیان خوانده‌اند، و این تعبیر از هر نقطه نظر درست است. تحولات قرن نوزدهم و بیداری مردمی که جانشان به لب رسیده بود، در سرنوشت زبان فارسی تأثیری شفاف‌بخش و خارق‌العاده داشت. در این قرن حوادثی رخ داد که چشم رهبران فرهنگ ایران را گشود و ایشان را به تکاپو و جستجو انداخت. جنگ‌های ایران و روس و ورود صنعت چاپ و

ترجمه، کتاب‌های غربی و مهاجرت گروهی از ایرانیان به قفقاز و ترکیه، عثمانی مضاف بر چندین عامل تاریخی دیگر، چشم و گوش سران کشور و دانشمندان بالای جامعه را باز کرد و دیدند که جهان غرب چگونه چهار اسبه در جمیع میدان‌های دانش و هنر و ادبیات به جلو می‌تازد، در حالی که منشیان و مؤلفان ایرانی عنکبوت‌وار دامی از تارهای دروغ و چاپلوسی و قلمبه‌گویی گرد خویش و مردم ایران تنیده‌اند و در اوهام و خیالات پوچ و خرافات قرن‌ها رکود معنوی می‌لوند. در قرن نوزدهم نبردی میان کهنه و نو در همه زمینه‌های زندگی اجتماعی و فرهنگی آغاز شد. گروهی از مورخان و مؤلفان رشته‌های دیگر هنوز دست از سبک‌های نثر کهن بر نمی‌داشتند. ولی در برابر آنها مردانی اندیشه‌مند و خوش ذوق از قبیل فاضل خان گروسی، مجدالملک سینکی، فرهاد میرزا معتمدالدوله، امیرنظام حسن علی خان گروسی و در رأس همه، آنها «سید مدینه، تدبیر و انشاء» میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، به ساده‌نویسی ادبی روی آوردند و به خانه تکانی این زبان بی‌پناه پرداختند.^۷ باید به یاد داشت که این نویسندگان نیز، هرچند که به «ساده‌نویسی» روی آوردند یعنی از خفه کردن واژه‌های فارسی به سود کلمات اکثراً نامفهوم و دشوار یاب و حلق خراش عربی دست کشیدند و برای بیان معانی ساده، تاریخی یا ادبی یا دینی توسل به اشعار و ضرب‌المثل‌های فارسی و عربی و استمداد از قصص و افسانه‌ها را دیگر لازم نشمردند، باز نثرشان از زیور صنایع ادبی کاملاً عریان نبود، یعنی به عبارت دیگر هنوز ادای مقصود را به روشن‌ترین و ساده‌ترین عبارت هدف غائی نوشتن نمی‌دانستند. آنجا که ابلاغ صریح دستورهای روزانه و کسب خبر و دیگر ارتباط‌های عادی، نگارش نامه یا پیامی را الزام می‌کرد، سبک روان و روشن و همه کس فهم به کار می‌رفت و در غیر این صورت نثر ساده‌شان نیز «ادبی» بود و بهره‌ای از چاشنی زیبا نویسی و هنرمائی داشت. از این رو می‌بینیم که مثلاً قائم مقام در دو سبک متفاوت قلم زده است: یکی نثری شبیه به گلستان سعدی مسجع و سرشار از لطیفه و رمز و کنایه و تضمین و تلمیح، ولی به هر حال روان و زیبا و پرمعنی، دوم سبک ساده، روزمره برای ادای وظایف روزمره.^۸ تفکیک نثر ساده، ادبی از نثر ساده، گفتار، چنان که بعداً اشاره خواهد شد، از آن پس همچنان ادامه یافته است. و این شیوه‌ای متداول در همه زبان‌هاست که نوشته، یک مرد ادیب و دانشمند را ناچار فراتر از دسترس عامه، مردم قرار می‌دهد، اما نه از نظر قلمبه‌نویسی و صنعت‌گری، بلکه به علت سطح برتر مباحث و اندیشه‌هایی که در نوشته، ادبی عرضه می‌گردد و مردم عادی یا عامی که از آن معلومات بی‌بهره‌اند توانائی خواندن و درک آن را ندارند. باری، با وجود نوشته‌های افراد مزبور و امثال ایشان از قبیل میرزا ملکم خان و آخوندزاده و با وجود انتقادهای تند همین میرزا فتح علی آخوندزاده بر شیوه تاریخ‌نویسی رضاقلی خان هدایت،^۹ سبک‌های سخت جان قرون وسطائی اگرچه از کرسی عزت فرو غلطید ولی از پا درنیامد، و فقط انقلاب مشروطه در آغاز قرن بیستم و زلزله‌های پس از آن بود که این بنای پوسیده را واژگون کرد و زبان ساده، همه کس فهم را جان‌نشین نثرهای مغلق و جان فرسای کهنه نمود، تا جائی که امروز می‌توان گفت که نثر فارسی بار دیگر جان گرفته و در قرن بیستم جا‌ده، خود را کوبیده است و به رغم کوشش دسته‌های افراطی از انحراف و گرایش به کجراه‌های پیشنهادی گوناگون اجتناب ورزیده است.

در مرور نثر فارسی امروز باید دو مبحث جداگانه را تا حد امکان توضیح داد: یکی وضع کنونی زبان فارسی و راه‌هایی که برای اصلاح و تقویت آن پیشنهاد کرده‌اند، دوم گفتگو از شاخه‌های گوناگون نثر امروز. نظر به تنگی مجال فقط نثر داستان نویسی مطرح خواهد شد و متأسفانه پرداختن به شاخه‌های دیگر از قبیل نثر نمایشنامه نویسی، طنز نویسی، فلسفه، روزنامه نگاری و بسیاری دیگر ممکن نخواهد بود. فقط به اشاره عرض می‌کنم که در بعضی از این رشته‌ها نثر فارسی راه خود را شناخته و به آمادگی لازم دست یافته است، ولی در بعضی دیگر با گام‌های لرزان و سست و افتان و خیزان پیش می‌رود.

* * *

در باره وضع کنونی نثر فارسی بطور کلی در همین ابتدای سخن نظر خود را عرض می‌کنم که نثر فارسی در تاریخ تقریباً هزار و صد ساله، خود هرگز به اندازه امروز سالم و زیبا و نسبت به موجودیت مستقل خود مطمئن نبوده است.

زبان فارسی در مدتی کمتر از یکصد سال با یک جهش سریع زنجیرهای بردگی را گسسته و نشان داده است که می‌تواند همپای زبان‌های زنده، جهان بار سنگین فرهنگ زمانه را به دوش بکشد.

اما این توفیق آسان به دست نیامده است. صدها دانشمند و نویسنده در کوششی پی‌گیر برای آراستن و پیراستن فارسی شریک بوده‌اند، آراستن به آنچه کم داشته و پیراستن از زوائدی که چهره‌اش را قرن‌ها مسخ کرده بوده است. درد‌هایی را که این اصلاح‌گران تشخیص داده و در صدد درمانش برآمده‌اند، به اختصار بیان می‌کنم.

اساسی‌ترین مشکل زبان فارسی به اتفاق آراء اهل نظر، کثرت بی‌اندازه و هجوم بی‌بند و بار واژه‌های تازی بوده است، واژه‌هایی که در برابر بسیاری از آنها معادل‌های درست و رسای فارسی بوده و هست. برخی از زبان‌شناسان گفته‌اند که هشتاد و پنج درصد کلماتی که در زبان فارسی بکار می‌رود، عربی است.^{۱۰} بدون تردید این تخمین مبالغه آمیز است، ولی خالی از حقیقتی هم نیست. و همین امر است که ذهن اندیشه‌مندان ایرانی را در این ۵۰-۶۰ سال گذشته به خود مشغول داشته و آنان را به چاره جوئی برانگیخته است.

باید دانست که بیشتر دانشمندان ایرانی که نفوذی قاطع در دگرگونی زبان فارسی داشته‌اند، خوشبختانه آن قدر از عقل سلیم بهره‌ور بوده‌اند که کینه، هزار و چهارصد ساله، تاریخی را در سرنوشت زبان و ادب امروز دخالت ندهند. البته گروه یا گروه‌های دیگری هم بوده‌اند و هستند که کینه، دیرینه، ضدّ عرب را به بهانه، زبان از نو شعله‌ور ساخته و راه تجدید شکوه باستانی ایران را در جوار کردن واژه‌های دخیل تازی دانسته‌اند. ولی این گونه جنبش‌ها هرچند عاری از تأثیر و جاذبه‌ای کاذب نبوده است، هرگز آن قوت منطق و رونق را نداشته است که بتواند زبان فارسی را در کوره راه فقر معنوی بیفکند، حتی بسیاری از تندروان افراطی مانند صادق هدایت و ذبیح بهروز (به استثنای یکی دو اثرش) که در کار دین و تاریخ یک دنده و آشتی‌ناپذیر بودند و عرب را عمیقاً خوار می‌شمردند و حتی گام را از این نیز فراتر نهاده خود اسلام را هدف تیر طعنه و نیش

هجو و تمسخر ساخته بودند، می‌دانستند که در کار زبان با خامی و تعصب به جایی نمی‌توان رسید. درست است که مهم‌ترین رکن شخصیت و استقلال فرهنگی ایرانی زبان فارسی است، ولی این امر نمی‌تواند بهانه، تسویه، حساب‌های سیاسی و مذهبی باشد و نباید از پاکسازی جاهلانه، زبان‌وسپله‌ای ساخت برای تسکین خشم دیرین و انتقام از اعراب چهارده قرن پیش. زبان هیچ قوم و ملتی از آمیختن با زبان‌های دیگر برکنار نمانده است. زبان عربی هم میان دو هزار و سیصد تا سه هزار واژه از زبان‌های غیر عربی به کار رفته است.^{۱۱} حتی در قرآن مجید بنا بر تخمین محققان، ۳۱۷ واژه‌های یونانی و لاتین در انگلیسی شاید کمتر از عربی در فارسی نباشد. اما نه عربها هرگز میلی به اخراج دو هزار و ششصد واژه فارسی نشان داده‌اند و نه مردم انگلیسی‌زبان اصولاً متوجه‌اند که چه مبلغ عظیمی از واژه‌های زبانشان دخیل و وام دیگران است. اما انصاف هم باید داد که رفتار عربی به عنوان مهمان در زبان فارسی چندان «مؤدبانه» نبوده است و پرببی جهت نیست که خشم ایرانیان را برانگیخته است. اعراب وقتی کلمه‌ای از فارسی یا یونانی یا همین امروز از فرانسوی یا انگلیسی وام گرفتند آن را در زیر چرخ و دنده، صرف عربی چنان خرد و خمیر نموده هضم می‌کنند که فقط زبان شناسان می‌توانند دم روباه را در آن بشناسند. «سبد» فارسی را «سفت» می‌کنند و «گامیش» را مبدل به «جاموس» می‌نمایند و «نوروز» را «نیروز» کرده با آن مثل یک مصدر عربی رفتار نموده می‌گویند «نورزنا»، یعنی نوروز گرفتیم. کلمه «فیلم» را از زبان‌های غربی می‌گیرند و مصوت ی را انداخته یک ثلاثی مجرد بی عیب و علت از کوره بیرون می‌آورند و جواز «تفلیم» و «فلمتُ فَلَمتُ فَلَمتُ» و دیگر صیغه‌ها را برای «مفلم» صادر می‌کنند. از سوی دیگر وقتی یک ریشه، ساده، عربی در زبان دیگر برای خود جای پائی باز کرد، بقول یکی از دانشمندان تمام قوم و قبیله‌اش با استفاده از ادب و آداب میزبان به دنبال آن واژه کوچ کرده در محیط فرهنگی جدید به سرعت صاحب آب و گل می‌شوند. یک نمونه کلمه «علم» است که وقتی در زبان فارسی پذیرفته شد، کم‌کم «علوم، عالم، عالم، معلوم، تعلیم، معلّم، علامت، اعلام، علم، استعلام، تعلم، متعلم، علامه» با حق استفاده از قواعد جمع و تأنیث خانگی خویش (معلمه، تعلیمات، علما...) و چه بسیار مفردات و مرکبات دیگر با روایید اقامت دائم وارد می‌شوند و حق حیات را از «دانستن» و همه مشتقات آن (دانا، داننده، دانائی، دانندگی، دانستنی، بسیار دان، دانش، دانشمند، دانشور...) می‌گیرند و اگر بعد از هزار سال گروهی زبان‌شناس ایران دوست آمدند و واژه‌هایی از قبیل دانشگاه، دانشکده، دانشسرا، دانشجو، دانشیار... ساختند که همه رسا و زیبا و بومی است، متولیان ادیب قرون وسطائی بانگ و فریاد (برآرند) که مسلمانی نیست.

با وجود این داد و ستد غیر عادلانه که در طی هزار سال زبان فارسی بی‌هقی و ناصر خسرو و سهروردی و شیخ انصاری و ژنده پیل احمد جام و مؤلفان قابوسنامه و نوروزنامه و گلستان را در دست امثال عطا ملک جوینی و وصاف الحضرة و میرزا مهدی خان منشی به چنان روز سیاهی نشانند که گاهی در چندین صفحه، کتابشان به جز حروف بیط و ضمایر (بر، با، از، این، آن...) اثری از

فارسی دیده نمی‌شود، با وجود این داد و ستد يك جنبه خوشبختانه در ایران اکابر گردنکشان نثر و پیشوایان ادب و اندیشه در قرن بیستم اکثراً مردانی خردمند و دورنگر بودند که جوانان آتشین مزاج را از واکنش‌های زیان‌آور بر حذر داشتند و پیشوا یا پیشوایان دولت را با چراغ دانش و دانائی هدایت کردند. فرهنگستان زمان رضا شاه که شصت سال پیش (۱۹۳۴) تأسیس یافت و مأمور سامان دادن به بلبشوی زبان فارسی گشت، به وجود بزرگانی همچون ذکاءالملک فروغی و علامه علی اکبر دهخدا و علامه محمد قزوینی و ملک الشعراء بهار و استادان نامدار عباس اقبال و بدیع الزمان فروزانفر و سعید نفیسی و احمد بهمنیار و ابراهیم پورداود و جلال همائی آراسته بود که زبان‌های مصیبت‌بار نهضت ضد عربی را می‌شناختند و در کتابها و مقالات خود اهل قلم را به میانه روی می‌خواندند. فرهنگستان در جوّ سیاسی آن روزگار که آلوده به تب ناسیونالیسم افراطی بود، واژه‌هائی ساخت یا از درون مت‌های کهن نظم و نثر بیرون کشید، بعضی صحیح و بعضی سقیم، بعضی خوش‌آهنگ و بعضی گوش‌خراش، که ذوق سلیم مردم عده‌ای از آن را پسندید و فوراً جذب کرد و عده‌ای دیگر را زور دستگاه‌های تبلیغاتی نیز نتوانست در حلقوم زبان فارسی فرو دهد. این گروه مردان دوراندیش به هر حال توانستند، بر خلاف همقطاران خود در کشور ترکیه، جلوی هرج و مرج و دخالت‌های ایران پرستان تندرو و ناآگاه را بگیرند و هموطنان خود را قانع کنند که واژه‌های دخیل تازی که از صافی ذوق خداوندان زبان فارسی، مولانا و سعدی و حافظ، گذشته و در شعر یکه‌تازان جهان معرفت‌نظامی و خیام و عطار و جامی و صدها سخنور دیگر به کار رفته است حقاً که دیگر بیگانه نیست و در زبان و فرهنگ ما بومی هم شده است و باید غنیمی عزیز شمرده شود.

اما نهضت فارسی سره نویسی اگرچه از نفس افتاده، هنوز نمرده است و بیشتر طرفداران آن را باید در حلقه‌های فراریان بی‌مایه و زبان ندانی سراغ گرفت که ور رفتن با زبان فارسی را سرگرمی خود ساخته‌اند و خشم خود علیه حکومت اسلامی ایران را از راه سرکوبی کلمات عربی تسکین می‌دهند، غافل از آنکه تیشه به ریشه ادبیات درخشان کشور خود می‌زند. ۱۳. به هر حال اگر سائق سره نویسان ملت پرستی افراطی بود، عقلای آنها دنبال چاره‌های مفید و مؤثر بودند و با روشی همانند باستان شناسان، در زبان‌های قدیم ایران و متون نظم و نثر گذشته و نیز در گویش‌های محلی ایران دنبال ریشه‌های درست و واژه‌های اصیل می‌گشتند. و باید انصاف داد که هم به سرچشمه‌های زاینده ناشناخته‌های دست یافتند و بسیار واژه‌های صحیح و خوش‌آهنگ فارسی را بازیابی یا بازسازی کردند، و هم دانش شناخت زبان‌ها و هشیاری مردم نسبت به تاریخ و فرهنگ ایران را رواج و رونق بی‌سابقه بخشیدند.

اما نهضتی که دانشمند فقید سید احمد کسروی آغاز نمود پیروی از منطقی دیگر می‌کرد. کسروی معتقد بود که باید از هر واژه، زنده فارسی و هر ریشه، شناخته شده، ولو آنکه مهجور و متروک مانده باشد، به روشی مکانیکی یعنی از راه ترکیب آن با پیشوندها و پسوندهای موجود برای نیازمندی‌های امروز مفردات جدید بسازیم و این مفردات را در قالب مصدر فارسی گنجانیده، قالب را در کوره صرف فارسی بگذاریم و بدین ترتیب هر محصول مورد نیاز خود را ایجاد کنیم.

کوشش‌های کسروی در میان ایرانیان مقبول نیفتاد و یکی از دلایل نامرادی راه او این واقعیت بسیار مهم بود و هست که زبان پدیده‌ای مکانیکی نیست که آن را در قالب دستور بسازند و بیرون بدهند. هزار نکته، باریک‌تر ز مو و هزاران پیچ و خم دل‌انگیز زبان زیبا و گیرا در گرو همین نکته است که در ایجاد آن نه قواعد منطق و ریاضیات، بلکه دنیای بی‌حساب عواطف و ادراکات دخالت دارد. نثر قائم مقام و فروغی را مردم هنوز می‌خوانند و لذت می‌برند، ولی سبک خنک و واژه‌های من در آوردی کسروی، با وجود موضوعات بسیار عالمانه‌ای که او مطرح می‌کرد و همیشه تازگی داشت، از همان ابتدا به گوش مردم ناخوش‌آیند می‌نمود و هرگز مهر قبول نخورد و جا نیفتاد.^{۱۴}

* * *

وقت آن رسیده است که به شیوه‌های ادیبان سخن‌شناس امروز بپردازم و چند تن از کسانی را که سرمشق اهل قلم بوده و هستند اشاره‌وار یاد کنم. اما نخست باید بگویم که این وظیفه هم دشوار است و هم آسان. آسان از این رو که شمار اهل قلم که شایسته ذکر جمیل‌اند بسیار است، و دشوار از این رو که برگزیدن و نام بردن چند تن از میان خیل انبوه نثر نویسان برازنده، این قرن ناچار کاری سخت ناقص خواهد بود و چه بسیار نام نامی که باید ناگفته بماند. در این گزینش، هر چند اجماع پژوهشگران در مد نظر بوده است، ذوق و پسند شخصی این بنده نیز ناچار سهمی داشته است و به همین دلیل از خوانندگانی که در سلیقه بنده به کم و بیشی قائل‌اند پوزش می‌خواهم.

پیش از هر کس باید از محمد علی فروغی، مرد سیاست و ادب، یاد کنم که در نوشته‌های خود، مخصوصاً در سیر حکمت در اروپا، راه اعتدال را طی کرد و با نثر روان و بی‌تکلف خود به نسل‌های بعد نشان داد که حتی فلسفه را می‌شود به سبکی نوشت که نه تنها درست و بی‌عیب و بی‌پیرایه، زوائد ملال آور، بلکه دلکش و خوش‌آهنگ و زیبا نیز باشد و خواننده را شیفته، سخن کند. سعید نفیسی که شور و شتابی بیش از فروغی داشت و در بسیاری از شاخه‌های نویسندگی قلم زد و آثار فراوان برجا گذاشت، هم در ترجمه‌ها و هم در بسیاری از مقاله‌های خود از گرایش به نثر ساده پشتیبانی کرد و هر جا که پای عواطف و احساسات در میان بود و قلمش عرصه‌ای آزادتر از مباحث خشک علمی می‌یافت، نثری دل‌انگیز و سخت‌گیرا می‌نوشت. ملک الشعراء بهار و بدیع الزمان فروزانفر بیش از فروغی و نفیسی به نثر ادبی و استفاده از واژه‌های سخته و نا آشنا تمایل داشتند و در بیان مطالب پای بند تعبیرات و جمله بندی ساده، همه کس فهم نبودند. خواننده، عامی حرف آنها را درست نمی‌فهمید یا اگر می‌فهمید از ریزه‌کاری‌ها و چاشنی هنر که قلم آنها در عبارات فارسی ریخته است بی‌خبر می‌ماند. شرحی که فروزانفر بر مثنوی مولانا نوشت، و دریغ و درد که بیش از حدود سه هزار بیت را شرح نکرده بود که درگذشت، شاهکار نثر ادیبانه، امروز در بیان اندیشه‌های عارفانه و تلیق آن با دین و منطق است.^{۱۵} چند تن دیگر از همین گروه سرآمدان استاد، راه ساده نویسی را بدون هیچ زیب و زیور ادبی در پیش گرفتند. از آن جمله یکی استاد عباس اقبال، مورخ و محقق نامدار بود که چندین سال مقالات مجله، یادگار را خودش

می‌نوشت و کثرت کار مجال توجه به جلوه‌های زیبا شناسی سخن را به او نمی‌داد، چه که هدفش روان و درست و گویا نوشتن بود.^{۱۶} احمد بهمنیار هم بسیار ساده و بلیغ می‌نوشت و جای تأسف است که خیلی کم نوشت. بهترین نماینده ساده نویسی این پژوهشگران راه گشای یکی دو نسل گذشته مجتبی مینوی بود که فضل و کمال و دقت علمی را با شجاعت اخلاقی فراهم داشت، و با لحن تند و صریح خود بی‌رحمانه به دغلبازان و شیادان رشته‌های تاریخ و دین و ادب می‌تاخت.^{۱۷} نثر مینوی در عین سادگی به غایت استوار و روشن و دل‌انگیز بود.

* * *

یکی از بیماری‌های امروز ما که همه، این استادان به درمان آن کوشیده‌اند ولی تا کنون از میان نرفته، بیماری غلط نویسی است. چند عامل اساسی دیگر که جملگی از آفات خلق و خوی ما ایرانیان به شمار می‌رود، بلای غلط نویسی را به وجود آورده و درمان آن را مشکل ساخته است. گذشته از بی‌سوادی که در این بحث بی‌محل است زیرا هر صاحب قلمی ناچار سوادی دارد، باید بی‌مبالائی، خوار شمردن زبان و ادبیات به رغم تملق‌های کاظمیان نسبت به شعر و شاعران، و آموزش سرسری رشته‌های ادبی در مدارس و دانشگاه‌ها را عوامل مهم این بیماری غلط نویسی بدانیم.^{۱۸} ما ایرانیان اکثراً فارسی نمی‌دانیم و هرگز به دستور زبان خود دل نداده و آن را درست نیاموخته‌ایم. با وجودی که هر جا پایش بیفتد به حافظ شیرازیمان «پز» می‌دهیم و چنان وانمود می‌کنیم که غزل‌های او را می‌فهمیم- و حتی قدم فراتر نهاده ادعا می‌کنیم که دیوان او را خوانده‌ایم!- با وجود این لاف در غریبی زدن و از برکت شعر فارسی در انظار دیگران کسب احترام کردن، غالباً از زبان فارسی جز دو کلمه حرف زدن چیزی نمی‌دانیم، و کسانی هم که مقاله می‌نویسند چه بسیار که مرتکب غلط‌های آشکاری می‌شوند که يك دربان انگلیسی یا آلمانی شبیه آن را در زبان خود مرتکب نمی‌شود. به ندرت یکی از مؤلفان جامعه، ما کتابی می‌نویسد که آکنده از غلط‌های فاحش نباشد. حضرت ابوالفضائل در عرصه، درست نویسی و تسلط بر جمیع دقائق جمله بندی و دستور و لغت شناسی زبان فارسی نیز یگانه تاز بی‌بدیل و بی‌نظیر تاریخ ما بود.

* * *

باری، برگردیم به موضوع سره نویسی که در حقیقت از پدیده‌های فرهنگی قرن نوزدهم است و چنان که می‌دانیم جمال اقدس ابهی نیز بنا بر مقتضیاتی خاص چندین لوح مبارک را به فارسی خالص نازل فرمودند. پیروان این نهضت می‌کوشیدند که ابوالفضائل را جذب حلقه، خود کنند و آن مرد بزرگ نیز قلم خود را در این سبک آزمود و نشان داد که به قول خودش: «هنوز گویندگان هستند اندر عراق که قوت ناطقه مدد از ایشان برد.»^{۱۹} اما شیفتگی به فارسی سره در قرن نوزدهم ناشی از معرفت به زبان‌های اوستائی و پهلوی نبود. بیشتر کسانی که در این دام افتادند، حتی شاعر چیره دستی همچون ادیب الممالک فراهانی، نادانسته فریب مکتب آذر کیوان را خورده مشت مشت از انبان واژه‌های باد آورد دساتیر بر می‌داشتند و شتابزده به کار می‌بردند. در قرن بیستم با وجودی که پته، این گروه روی آب افتاد و استادی محقق همچون پورداود، که خود در ایران دوستی افراطی شهره، شهر بود، مچ آنها را باز کرد،^{۲۰} هنوز از پا درنیامده‌اند و انقلاب

اسلامی هم متأسفانه هیزم بیشتری به خورد آتش تعصبات ضدّ عربی آنان رسانده است.

* * *

نویسندگان بیدار دل و نیک اندیش امروز راههای سالم‌تر و بهتری را برای تقویت زبان فارسی پیشنهاد می‌کنند. حرف اساسی زبان شناسان این است که اولاً هر جا زبان ما خود واژه‌های پسندیده و درستی دارد که مفهوم‌های مورد نظر را می‌رساند باید بیشتر از آنها و کمتر از معادل‌های تازی آنها استفاده کنیم.

دوم، این عادت را ترك کنیم که با هر کلمه، عربی به تمام مشتقات آن پروانه، ورود بدهیم و به جای آن هر قدر ممکن است واژه، فارسی یا دخیل عربی را با پیشوندها و پسوندها و دیگر اجزای سخن ترکیب کنیم و این زبان را بارور و برای ادای اندیشه‌های جدید مجهز نمائیم. زبان فارسی توانائی شگفت‌انگیزی در پیوستن اجزاء به یکدیگر و ایجاد معانی نو دارد. برای نمونه واژه، کوتاه عربی «غم» را می‌آورم. چه اندازه اصطلاحات و تعبیرات گوناگون در ترکیب با اجزای فارسی از همین دو حرف ساخته شده است: غم آلود، غم آور، غم افزا، غم انجام، غم اندوز، غم انگیز، غمبار، غم پرست، غم پرور، غمخوار، غم دار، غم دیده، غم زدا، غم زده، غم خیز، غم سوز، غمکده، غمگسار، غمگین، غمین، غم نواز، و اخیراً غم آواز، غمنامه، و افعالی از قبیل غم بردن، غم خوردن، غم داشتن، غم دیدن، غم کشیدن، و بسیار ترکیبات دیگر با افزودن پسوند ی به کلمه‌های بالا و «پر» و «بی» و پیشوندهای دیگر به «غم»، مانند غمخواری، غمگینی، پرغم، بی‌غم و نظائر آن.

سوم، در استفاده از قواعد زبان تازی در فارسی پافشاری و «لجاجت» نشان ندهیم، یعنی مثلاً تعصبی در استفاده از جمع عربی و تأنیث صفت جمع در عربی نداشته باشیم. به جای غریبان، سحرها، بخارها، لباس‌ها نکوئیم غربا، اسحار، ابخره، البسه. به جای خیال‌های مضّر، وجودات شریف، بانوان محترم، نکوئیم و ننویسیم خیال‌های مضّره، وجودات شریفه، بانوان محترمه، و یقین داشته باشیم که از این رهگذر نه وجودات و بانوان را رنجانیده‌ایم و نه به امر مبارک توهینی روا داشته‌ایم. این گونه کاربردها بیشتر نتیجه، عادت است و پیروی از سرمشقی که همان ادیبان در گذشته داده‌اند و ترك آن زیانی به دین و دنیای ما نمی‌رساند. چنان که نشنیده‌ام کسی بگوید شهیدان عزیزه، بهائیان محبوبه، شاعران فصیحه، استادان عالمه.

نکته‌ها و پیش‌نهادهای دیگری نیز در این زمینه عرضه شده است که برای پرهیز از پرگوئی از ذکر آن می‌گذرم به جز یکی، و آن پشت هم چیدن واژه‌های مترادف است که بر خلاف گمان گوینده یا نویسنده، در حقیقت بار معانی آنها با یکدیگر برابر نیست جز در مواردی که این گونه واژه‌ها از دو سه زبان متفاوت گرفته شده باشد که در آن صورت هم از تکرار يك مفهوم به دو زبان چیزی به مقصود و منظور سخن اضافه نمی‌شود. مثلاً وقتی می‌گوئیم «در حرارت و گرمای آفتاب» درست مثل این است که گفته باشیم «در حرارت و حرارت آفتاب» یا «در گرما و گرمای آفتاب» که عملی لغو و بیهوده است. بحث در باره، واژه‌های مترادف که در بیشتر یا شاید همه، زبان‌ها وجود داشته باشد و در فرهنگ‌های جداگانه گردآوری شده است، از هدف این گفتار بیرون است.

تنها نکته‌ای که اشاره به موضوع مترادفات را در این گفتار جائز می‌سازد، زبانی است که استعمال بی قید و بند آن به زبان فارسی وارد آورده است، و آن زبان بیمار ساختن واژه‌های سالم و بالمآل ازاله، تفاوت‌های گاهی بسیار ظریف و دقیق است که میان دو یا چند لفظ به ظاهر مترادف نهفته است. البته استفاده، درست و از روی بصیرت از واژه‌های نزدیک به یکدیگر فوایدی هم دارد که از آن جمله است تأکید مطلبی، و نیز روشن ساختن نکته‌ای با استفاده از واژه‌های متعدد که سایه‌های گوناگون و اندکی متفاوت آن نکته را ادا می‌کند.

این راه‌های تقویت زبان نثر فارسی که دانشمندان زبان شناس و سخنور در نوشته‌های خود پیشنهاد کرده‌اند، منطقی است و به گمان این بنده ما بهائیان دلیل معقولی برای جبهه بندی و مخالفت با آن نداریم. در همین مقام باید افزود که ما بهائیان ایرانی به اشتباه زنجیر دیگری بر دست و پای خود زده‌ایم که از آن به «سبک امری» تعبیر می‌کنیم. مجال سخن در این موضوع وسیع است، و مطلب را دوست دانشمند دانای ما جناب دکتر فریدون وهمن در مقاله‌ای نغز و جاندار روشن کرده‌اند و علاقه‌مندان حتماً باید آن را بخوانند.^{۲۱}

گرفتاری بسیار بزرگتری که امروز زبان فارسی را در بوته آزمایش نهاده است و تهدیدی شدیدتر از تهدید هزارساله عربی به شمار می‌آید، مسأله اصطلاحات علمی و فنی جدید است، یعنی معانی و مفاهیمی که در قدیم وجود نداشته تا زبان فارسی یا هر زبان دیگری واژه‌های رسا و درستی برای پذیرش آن ساخته و آماده کرده باشد. هزار سال پیش تلفون و رادیو و نایلون و پنی سیلین و اتوبوس و پارکینگ و کامپیوتر و بمب وجود نداشت. این مفاهیم جدید هر روز مانند بهمن از کوهسار دانش‌های نوین مغرب زمین سرازیر می‌شود و زبان فارسی باید برای آنها جا باز کند و به هر حیل و تدبیری که در چنته دارد آنها را با روح و آهنگ خود سازگاری دهد. همه افراد بی‌تعصب و دل‌آگاه می‌دانند که نه فارسی و نه هیچ زبان شرقی دیگر چاره‌ای جز قبول انبوه بزرگی از این واژه‌های غربی ندارد. در جهان به هم پیوسته، امروز مبادله، واژه‌ها همراه با مبادله، اندیشه‌ها و ابداعات فنی امری است اجتناب ناپذیر، و همان گونه که دیوارها و مرزهای سیاسی در برابر نیاز مردم عالم به وحدت و یگانگی فرو می‌ریزد، دروازه‌های زبان را نیز باید بیش از پیش گشود. این جبر زمانه است و روح عصر جدید که تعالیم بهائی در یک صد و پنجاه سال گذشته حلول آن را مژده داده است. در عین حال، امروز که دیگر سازمانی برای پرورش و نگاهبانی زبان فارسی وجود ندارد- یا اگر وجود دارد از رسمیت و شخصیت شناخته شده علمی که از پشتیبانی صدها هزار ایرانی روشنفکر و دلسوز در سرزمین‌های غربت بهره‌ور گردد محروم است- رهبری این امر حیات فرهنگی ایران بر عهده متخصصانی است که هم ذوق کافی دارند و هم دانش عمیق ادبیات و زبان شناسی و تاریخ، خواه ساکن ایران باشند خواه مقیم سرزمین‌های دیگر.

حتی پیش از انقلاب اسلامی با آنکه فرهنگستان زبان وجود داشت، گروهی از دانشمندان در این زمینه دست به کوشش‌هایی بسیار سودمند زده بودند. از آن جمله حدود سی و پنج سال پیش چند تن از اهل علم و تحقیق با احساس مسؤلیت واژه‌هایی برای پاره‌ای از اصطلاحات جغرافیا و زمین شناسی وضع کردند و در دایرة المعارف مصاحب به کار بردند که ظاهراً در میان اهل فن

پذیرفته شد. ۲۲ در این سال‌های اخیر هم در ایران و هم در سرزمین‌های هجرت و غربت این کوشش‌ها ادامه دارد و باید دید که آینده در باره این همه چگونه داوری خواهد کرد.

* * *

سخن دراز شد ولی البته هنوز بسیار نکته‌های مهم که دانستن آن در مرور نثر فارسی معاصر ضروری است ناگفته مانده است. قبلاً عرض کردم که نثر ادبی و نثر ساده و روشن آسان فهم در طول يك صد سال اخیر راهی بس دراز پیموده و به قلّه‌های بلندی دست یافته است، و چند تن از نمایندگان سرشناس این نهضت را در قرن نوزدهم و نیمه اول این قرن (البته به تقریب) نام بردم. گروه نام برده همه از سرآمدان و پیشوایان فرهنگ و ادب ایران و نخستین استادان دانشگاه نوبنیاد ما بودند. حال باید دانست که آب و آفتاب تعلیم و تربیت در خاک زرخیز این فرهنگ کهن که از دیرگاه بایر مانده بود تأثیری شگفت‌انگیز داشت و بذر استعدادهای نهفته را به سرعت رویانید. در این پنجاه سال گذشته بدون گزافه‌گویی صدها نثر نویس دیگر قدم به میدان گذاشته و با آثار خود افق‌های درخشانی را در عرصه نگارش نثر فارسی نشان داده‌اند. نثر فارسی زندگی و نشاط بازیافته، خود را مدیون استادان ادبیات و علوم انسانی از سوئی و داستان نویسان از سوئی دیگر است. فعلاً سخن از داستان نویسان نیست که به اصطلاح امروز از تباری دیگر اند و در بخش دوم این گفتار به آنها خواهیم پرداخت. اکنون سخن از خیل پژوهشگران رشته‌های ادب و علوم انسانی است که بار این رسالت تاریخی را بر دوش کشیده‌اند. معرفی این صاحبان قلم مجالی گسترده می‌خواهد، ولی دریغ است که در همین فرصت کوتاه، ولی دیریاب، چند نام نامی را ولو فهرستوار یاد نکنم.

در میان رفتگان، زنده یاد پرویز ناتل خانلری حکم قافله سالار را داشت. خانلری هم شاعر بود، هم سخن سنج و سخن شناس، هم پژوهشگری دقیق، هم استادی دانا و روشن دل، و هم نزدیک به سی سال ناشر پرکار مجله، سخن و مشوق و پشتیبان شاعران و نویسندگان و هنرمندان. خانلری نثری روان و دلچسب و پراحساس می‌نوشت. خوش‌فکر و انسان دوست و هنرمند بود، و نسلی از جوانان با استعداد ایران را شیوه نوشتن آموخت.

کمی پیش از خانلری استاد دکتر محمد باقر هوشیار بود که نسبت به زبان هم بصیرت داشت و هم وجدان و احساس. معدود مقالاتی که از او به یادگار مانده، آینه ضمیری پاک و ذهنی سخت شفاف و پرتکاپو است که حاصل تأملات خود را به شیوه‌ای استوار و زنده و گیرا نوشته است. دریغ که شعله فروزان این مرد متفکر پرشور و پر فوران زود فرو مرد، یا به روایتی خاموشش کردند. ۲۳

علی دشتی در زمره همان استادان نسل اول بود، هرچند استاد پژوهشگر نبود. وی نثری پخته و دل‌انگیز و پراحساس می‌نوشت و در سه شاخه گوناگون روزنامه نگاری و داستان‌های عاشقانه، اشرافی و سرانجام بررسی‌های ادبی مهارت و ورزیدگی داشت. دکتر غلام حسین یوسفی استادی امین و سخت‌کوش بود و با مقالات و کتاب‌های ارزشمندش نثر تحقیقات ادبی را غنی‌تر کرد. علی اکبر سعیدی سیرجانی که در همین چند روز گذشته به خیل مردان جاویدان ادب فارسی

پیوست،^{۲۴} نیش قلم توانای خود را در طنزهای بسیار مؤثر سیاسی و اجتماعی به کار می‌برد، و علاوه بر آن چندین کتاب و مقاله، بسیار آموزنده در موشکافی دو فصل شاهنامه و نیز در باره حافظ و خمسه، نظامی گنجوی به یادگار گذاشت. نثر سیرجانی شیوا و خواندنی و تند و بی‌پروا بود و سجایای ممتاز اجتماعی و انسان دوستی او را نشان می‌داد. در میان زندگان که تعدادشان فراوان است، باید از نثر محکم و فصیح ایرج افشار و نیز عباس زریاب خویی، محمد رضا شفیعی کدکنی و مخصوصاً شاهرخ مسکوب و محمد علی اسلامی ندوشن یاد کرد. نثر رضا براهنی شاید به مذاق هر خواننده، سخن شناس خوش نباشد، ولی تسلط او را بر فکر و قدرت حیرت‌انگیزی را که در بیان اندیشه‌های خود، به ویژه در سنجش آثار ادبی دارد، نمی‌توان نادیده گرفت. شاعران هم غالباً نثری خوش‌آهنگ می‌نویسند که هر کدام ویژگی‌های فردی خود را دارد. مقالات زنده یاد مهدی اخوان ثالث، گرچه سراسر طعن و طنز تلخ و نیشخند است، دارای صراحت و صمیمیت کم نظیری است و به یادگار خواهد ماند. مقالات ادبی نادر نادرپور، صرف نظر از اندیشه‌هایی که عرضه می‌دارد، همه زیباست و آراسته به کلمات دست‌چین شده‌ای که قریحه، شاعرانه، او برگزیده است. ذکر نام بهترین نثرنویسان این روزگار به مراتب از حد این گفتار خواهد گذشت، ناچار نام‌های بسیار آشنای چند تن را فهرست‌وار اضافه می‌کنم: استاد ابراهیم پورداود، غلام علی صورتگر، محمود صنایعی، محمد جعفر محجوب، جلال متینی، احمد مهدوی دامغانی، خسرو فرشیدورد، فرزانه میلانی، ناصح ناطق، کریم کشاورز، احسان طبری، منوچهر بزرگمهر، ایرج پزشک‌نیا، داریوش آشوری، شجاع‌الدین شفا، کیکاوس جهاننداری، ابوالحسن نجفی، نجف دریابندری، مسعود رجب‌نیا... چند تن از این گروه مترجمان نامدار و بعضی دیگر محقق و نیز طنزنویس‌اند. در پایان این مقال باید از استاد احسان یارشاطر یاد کنم که دارای سبک سهل و دلپذیر و روان کم‌مانندی است و ظرافت اندیشه و نکته‌یابی‌های بسیار لطیف و دل‌نشین او را بخصوص در یادداشت‌های کوتاهش باید خواند.^{۲۵} گفتار را با ذکر نام علامه عبدالحسین زرین‌کوب پایان می‌دهم که آثار قلمش به راستی گنج معرفت است و دریای پرگوهر دانش و دانائی، و اگرچه سبکش جزر و مدی دارد و به همه کس مجال درک اندیشه‌ها و صید معانی تحقیق او را نمی‌دهد، اما آرزومند معانی بلند تحمل‌نشیب و فراز نوشته‌های او را خواهد کرد.

یادداشت‌ها

۱- مجموعه الواح مبارکه، به سعی محیی الدین صبری کردی، قاهره ۱۹۲۰، ص ۲۶۲. علاوه بر این آیه که در آن زبان فارسی را سزاوار هرچه ستایش است دانستند، آیات و عبارات دیگری نیز از قلم اعلی و کلک حضرت مولی الوری در این باره هست که اگر به دیده تحقیق بررسی شود، بیانگر سه نکته اساسی است.

اول آنکه تازی از پارسی «افصح و ابسط و اوسع» است، یعنی دامنه واژه‌های آن بسیار فراخ‌تر و گسترده‌تر است. به عبارت دیگر شمار کلمات و ریشه‌هایی که از هر کدام بتوان درهما مشتقات و صیغه‌های گوناگون ساخت، در عربی وسیع‌تر از فارسی و قاموس زبان تازی بزرگتر از واژه‌نامه زبان پارسی است (به نقل از مجموعه پیام آسمانی، از انتشارات مجله «پیام بهائی»، شهرالقول ۱۴۵ بدیع = نوامبر ۱۹۸۸، ص ۱۰۸). همین معنی را در مواردی دیگر نیز تأکید نموده و فرموده‌اند که لغت عربی «ابسط از کل لغات» است، یعنی سرمایه زبان عربی از همه زبان‌های دیگر غنی‌تر است (همان اثر، ص ۱۰۸). این واقعیت یعنی وسعت شکفت‌آور زبان عربی که از بنیاد با زبان‌های هند و اروپائی، و از آن جمله فارسی، متفاوت است- و این گفتار ظرفیت غوررسی آن را ندارد- دلایلی دارد هم در ساخت و ذات زبان عربی و هم در تطورات چند هزار ساله تاریخ. به یاد بیاوریم که زبان فارسی از همان روزگاری که فارسی باستان و اوستائی پایه‌های آن را استوار می‌کردند یک بار دچار مصیبت خانه برانداز هجوم اسکندر گشت و در حدود یک هزار سال پس از آن اعراب آثار و نوشته‌های موجود آن را دستخوش نابودی کردند، و دست کم تا دویمت سال مجال نفس کشیدن به این زبان ندادند. این نکته‌ها البته نیازمند بحث و فحس دیگری است.

دوم آنکه زبان فارسی خوشتر و شیرین‌تر از تازی است: «اگرچه لسان عربی احسن است ولکن گفتار پارسی احلی»، نیز «... لسان پارسی بسیار ملیح است...» (همان اثر، ص ۱۰۸).

سوم آنکه جمال قدم و مرکز میثاق آموختن زبان فارسی را نه تنها به ایرانیان که به غیر ایرانیان نیز توصیه فرموده‌اند: «محبوب عالم به لسان پارسی تکلم می‌فرماید. دوستان او هم اگر به این لسان تکلم نمایند و بنویسند لدی الوجه مقبول است.» و حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: «ای منجذب به نجات الله، تا توانی همت نما که زبان پارسی بیاموزی زیرا این لسان عنقریب در جمیع عالم تقدیس خواهد شد.» و نیز می‌فرمایند: «... الواح بسیاری از حضرت بهاء‌الله در نهایت بلاغت به فارسی موجود. با وجود این چگونه لسان فارسی غیر مقبول؟» (همان اثر، ص ۱۰۸ و ۱۰۹).

۲- خطبه گلستان سعدی (در چاپ استاد غلام حسین یوسفی. ص ۵۱).

۳- سوره ابراهیم، آیه ۴. برای اطلاع از آراء متکلمان و ققیهان مسلمان در باره این آیه و مسأله ترجمه کلام الله به زبان‌های دیگر ر. ک.

Ismail K. Poonawala, "Translation of Scripture", in Jewish Quarterly Review, Supplement 1990, pp163-192.

۴- نمونه‌ای از مناجات‌های تماماً فارسی مبارک را می‌توان در مجموعه مناجات‌ها (لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهین، آلمان ۱۹۹۲) زیارت کرد. از جمله مناجات‌های شماره ۲۳۲، ۳۹۶، ۴۴۶ و ۴۵۴. در بسیاری از مناجات‌ها و الواح مبارک فقط گاهی یکی دو کلمه عربی هست مانند مناجات شماره ۱۵۳ (ترکیب جان نثار) و ۴۴۲ (کلمه حال) و ۳۷۴ (دو بار کلمه نور). در بسیاری از آثار قلم مبارک فارسی و عربی چنان روان و زیبا با یکدیگر درآمیخته است که تشخیص آنها برای کسانی که عربی ندانند مشکل است. تفصیل این موضوع در این گفتار نمی‌گنجد، غرض تنها عطف توجه یاران است به عنایت زائدالوصفی که قلم میثاق به زبان فارسی داشته است.

۵- سید محمد علی جمالزاده، یکی بود یکی نبود، چاپ ششم، کانون معرفت، طهران ۱۳۳۹، صص ۲۷-۳۳. مجموعه یکی بود یکی نبود نخست بار در ۱۹۲۱ در برلین منتشر گردید و در طهران منجر به ضوضا و تکفیر نویسنده و مشاجرات در مجلس شورای ملی و وضع قانون جدید مطبوعات شد. دیباچه جمالزاده بر این کتاب که در ۱۹۱۹ نوشته شده است، حکم «مانیفست» زبان نشر فارسی را یافته است. جمالزاده سی و پنج سال بعد از آن،

یعنی در ۱۳۳۳ (= ۱۹۵۴) بر چاپ پنجم کتاب مقدمه‌ای نوشته که مروری جامع و سودمند است بر تحول نثر فارسی در آن مدت سی و پنج سال. مجموعه، یکی بود یکی نبود به چندین زبان ترجمه شده است و مترجم غالباً شرح حال نویسنده را آورده است. ر. ک.

M.A. Jamalzada, Once Upon a Time. Translated by H. Moayyad and Paul Sprachman, Bibliotheca Persica, New York 1985.

۶- جامع ترین کتاب اساسی در باره تاریخ نثر فارسی سبک شناسی یا تاریخ تطوّر نثر فارسی تصنیف محمد تقی بهار ملك الشعراء است (سه جلد، طهران ۱۳۲۱). دیگر فن نثر در ادب فارسی: جلد اول، تاریخ تطوّر و مختصات و نقد نثر پارسی از آغاز تا پایان قرن هفتم، تألیف دکتر حسین خطیبی، انتشارات زوار، طهران ۱۳۶۶.

۷- بهترین کتاب در باره شاعران و نویسندگان این دوره و نمونه آثارشان تألیف مشهور یحیی آربن پور از صبا تا نیما است در دو جلد، چاپ اول، شرکت سهامی کتابهای جیبی، طهران ۱۳۵۰. چاپ دوم هم با اصلاحاتی منتشر شده است. نیز ر. ک. سعید نفیسی و ایرج افشار: نثر فارسی معاصر. منتخباتی از بهترین آثار مورّخین و محققین نامی ایران، از صدر مشروطیت تا معاصر. کانون معرفت، طهران ۱۳۳۰.

۸- نمونه‌های هر دو سبک را در چاپهای مختلف منشآت او می‌توان یافت. یکی از نغزترین نامه‌های او به سبک ادبی آن است که «در مقام ضرب به اهالی تبریز... از قول ولیمهد» نوشته و با بیت معروف:

خدایا راست گویم فتنه از تست ولی از ترس تتوانم چخیدن

شروع می‌شود (منشآت قائم مقام فراهانی، از انتشارات ارسطو، طهران بدون تاریخ، صص ۱۰۸-۱۱۱).

۹- میرزا فتحعلی آخوندزاده، مقالات فارسی، به کوشش پروفیسور حمید محمدزاده. ویراسته ح. صدیق، انتشارات نگاه، طهران ۲۵۳۵. نیز مقالات، گردآورده باقر مؤمنی، طهران ۱۳۵۱، صص ۱۴۹-۱۶۱. نیز ر. ک. فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، انتشارات خوارزمی، طهران ۱۳۴۹، صص ۲۳۸ به بعد.

۱۰- Asya Asbaghi, Persische Lehnwörter im Arabischen, Otto Harrassowitz, Wiesbaden 1988, Einleitung, pXV.

ر. ک. نقد بزرگ علوی بر همین کتاب در مجله «آینده»، جلد پانزدهم، ۱۳۶۸، صص ۸۲-۸۴.

۱۱- آسیه اسبقی، همان کتاب بالا، صص XV. مؤلف حدود سه هزار واژه رایج در زبان عربی را مشتق از ریشه‌های فارسی و زبان فارسی دانسته و مأخذ خود را با دقتی علمی نشان داده است. نیز ر. ک. محمد علی امام شوشتری، فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، انتشارات انجمن آثار ملی، شماره ۸، طهران ۱۳۴۷. روش امام شوشتری در این کتاب استخراج واژه‌های فارسی از زبان عربی است با استناد به مأخذ معتبر قدیم مانند شفاء الغلیل، اثر شهاب الدین خفاجی و المعرب من الکلام الاعجمی، تألیف ابو منصور جوالقی، و امثال آنها.

Arthur Jeffery, The Foreign Vocabulary of the Quran. Oriental Institute, Baroda 1938. -۱۲

برای اطلاع از واژه‌های فارسی در قرآن کریم، ر. ک. حشمت مؤید، نقد بر کتاب المفصل فی الالفاظ الفارسیّة المعرّبة فی الشعر الجاهلی و القرآن الکریم و الحدیث النبوی و الشعر الاموی، تألیف دکتر صلاح الدین المنجد، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، طهران ۱۹۷۸. «ایران نامه»، سال چهارم، صص ۴۹۸-۵۱۰.

۱۳- از جمله نمونه‌های این افراط‌های زبان‌آور و غالباً بی‌اساس کتاب فرهنگ واژه‌های تازی به پارسی، تهیه شده به توسط «پاسداران فرهنگ ایران» است در دو پوشینه (= جلد)، پاریس، «به ساله ۲۶۹۹ ایرانی». ر. ک. دکتر جلال متینی، «ایران شناسی»، سال چهارم، صص ۲۱۷-۲۱۸.

۱۴- کسروی دانشمندی پرکار بود و آثار بسیار پرارزشی در رشته‌های تاریخ و زبان شناسی نوشت. آراء او در باره پاکسازی و بازسازی زبان فارسی به همین نکته که بنده نوشته‌ام محدود نیست و بسیاری از پیشنهادها و او که در زمان زندگانی خودش با مخالفت شدید ادبای سنتی آن روزگار روبرو گشت، بعدها تدریجاً قبول عام یافت و امروز در مقالات دیگران تکرار می‌شود. ر. ک. محمد علی جزایری، «مقدمه»، بر کتاب نوشته‌های کسروی در

زمینه زبان فارسی، به کوشش حسین یزدانیان، چاپخانه تابش، طهران ۲۵۳۷ (= ۱۳۵۷)، ص ۱۱ تا ۴۷. ناصح ناطق، «سخنانی در باره احمد کسروی»، ضمیمه «راهنمای کتاب»، شماره ۱۱-۱۲، بیستمین سال، ۱۳۵۶. نیز محمود کتیرائی، «کتاب شناسی کسروی»، فرهنگ ایران زمین، جلد ۱۸، ۱۳۵۱، صص ۳۶۱-۳۹۸.

۱۵- بدیع الزمان فروزانفر، شرح مثنوی شریف، از انتشارات دانشگاه طهران، سه جزو، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، مشتمل بر شرح ابیات مثنوی از ۱ تا ۳۰۱۲ یعنی کمتر از یک هشتم ابیات آن کتاب مستطاب.

۱۶- ر. ک. مجموعه مقالات عباس اقبال آشتیانی، با مقدمه و تصحیح آقای دکتر محمد دبیرسیاقی، کتابفروشی خیام، طهران ۱۳۵۰.

۱۷- از جمله آثار مینوی که هم معرف آزادفکری و شجاعت اخلاقی و هم شامل نمونه‌های زیبایی از نثر روان و محکم اوست، کتاب آزادی و آزاد فکری، چاپ تابان، طهران ۱۳۳۸ را می‌توان نام برد که مجموعه‌ای از هفت مقاله اوست. مقاله «دعوت بی چماق (برای مطالعه اعضای حوزه علمیه قم)» که به تاریخ ۷ تیر ماه ۱۳۳۴ یعنی در بحبوحه ضوضای ضد بهائی به دنبال نطق‌های واعظ فلسفی در رادیو نوشته شده، چنان صریح علیه توحش آن ایام و تخریب گنبد حظیره القدس ملی استدلال کرده است که در آثار غیر بهائیان ایران مانند ندارد.

۱۸- ر. ک. ابوالحسن نجفی، غلط نویسیم، فرهنگ دشواری‌های زبان فارسی. مرکز نشر دانشگاهی، طهران، چاپ اول، ۱۳۶۶. این کتاب که با اضافات و اصلاحاتی تجدید چاپ شد، مجموعه غلط‌های رایج در زبان و نوشته‌های نثر فارسی است که محققان دیگر و خود او یافته و در کتب و مقالات متعدد یاد کرده‌اند.

۱۹- ر. ک. شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، اثر جناب روح الله مهرباخانی، جلد اول، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران ۱۳۱ بدیع، صص ۳۷۵-۳۷۸ و ۴۶۱-۴۷۴. جلد دوم این تألیف نفیس که شامل نامه‌های دیگری از آن حضرت به فارسی سره است، به نظر این بنده نرسیده است.

۲۰- ابراهیم پورداود، فرهنگ ایران باستان، بخش نخست، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه طهران، ۲۵۳۵ (= ۱۳۵۵)، صص ۱۷-۵۱ و ۲۲۹-۲۳۷، همو، هرمزد نامه، نشریه انجمن ایران شناسی، طهران ۱۳۳۱، صص ۳۱۰-۳۱۹. نیز ر. ک.

Fathallah Mojtaba'i, "Dasatir", in *Encyclopaedia Iranica*, vol. 7, p85.

Henri Corbin, "Azar Kayvan", *Ibid.* vol. 3, pp183-187.

۲۱- دکتر فریدون وهمن، «سبک امری کدام است؟»، خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، ۱، آکادمی لندن، سویس، ۱۹۹۰، صص ۳۵-۵۳.

۲۲- فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی، تألیف احمد آرام، صفی اصفیا، حسین گل گلاب، غلام حسین مصاحب و مصطفی مقرّبی، طهران ۱۳۳۸.

۲۳- دکتر سیاسی، رئیس دانشگاه طهران، سال‌ها بعد در مقاله‌ای نوشت: «مرگ نابهنگام این استاد با فضل و با شور و شوق ضایعه بزرگی برای دانشگاه طهران و بخصوص برای رشته علوم تربیتی بود.» (مجله راهنمای کتاب)، سال بیستم، ۱۳۵۶، ص ۷۶۳، ضمن مقاله‌ای راجع به گذشته و آینده روان شناسی در ایران). در کنگره بین المللی خاور شناسان که اندکی پس از درگذشت دکتر هوشیار در شهر مونیخ آلمان تشکیل شد، نام آن استاد فقید و درگذشت بختی او غالباً بر زبان ایرانیانی که در آن کنگره شرکت داشتند می‌گذشت. از آن جمله استاد سعید نفیسی بود که صریحاً می‌گفت، دکتر هوشیار را کشتند چون بهائی بود.

مجلس یادبود دکتر هوشیار روز سه شنبه ۱۳۳۶/۸/۲۱ در سالن دانشکده ادبیات تشکیل شد. از جمله کسانی که در آن مجلس سوگواری سخن گفت دکتر رضازاده شفق بود که تلویحاً به پیشنهاد غیر طبیعی بودن مرگ دکتر هوشیار در عبارات زیر اشاره کرده است و بنده قسمتی از آن را به عنوان سندی تاریخی در اینجا، هرچند ارتباطی به موضوع مقاله ندارد، نقل می‌کنم:

«چند روز قبل از حرکت به طالقان هوشیار را دیده بودم. همان زنده دلی و نشاط و امیدواری و امیدبخشی که

همیشه در او نمودار می‌شد باز پیدا بود. چیزی که هیچ انتظار نمی‌رفت آرام شدن آن چهره بی‌آرام و بسته شدن آن چشم‌های زنده و خاموش شدن آن منقح گویا بود. ولی دست تقدیر با یک اشارت چراغ زندگانی یک مرد بینادل کوشا را در طرفه‌العین خاموش کرد. سرور کوتاه تعطیل تابستانی من مانند سایر شادی‌های این جهان گذران پایان یافت و چون به شهر برگشتم مانند همه آواره و متحیر از هر کسی که دیدم علت مرگ او را پرسیدم. گفتند بیماری آنفلوآنزا گرفت، طبیب معالجش معالجه اشتباهی کرد، در بیمارستان هم دستگاه اکسیژن کار نکرد، و مردی صاحب‌دل و خدمتگزار به این مفتی از دست رفت. با اینکه تصور کردم این اخبار شایعاتی بیش نباشد، از طرف دیگر بسا شنیدیم و به تجربه دیدیم همانطور که طبیبان عیسوی هش وجود دارند، طبیبان آدم کش هم پیدا می‌شوند، و همانطور که بیمارستان‌های مجهز با وسایل فنی و عواطف انسانی در جهان بسیار است بیمارستان‌هایی هم هست که گوئی به منظور از بین بردن بیمار است نه چاره بیماری. خلاصه علت مرگ هرچه باشد هوشیار ناگاهان و نابهنگام رفت ولی نام نیکی از خود به یادگار نهاد...»

(مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال پنجم، شماره اول و دوم، مهر و دی ماه ۱۳۳۶، ص ۲۶۸).

۲۴- این چند خط به یاد علی اکبر سعیدی سیرجانی پس از درگذشت او در تاریخ ۲۷ نوامبر ۱۹۹۴ در ایران به این مقاله افزوده شد.

۲۵- این «یادداشتها» در شماره ۱، پائیز ۱۳۶۵، ص ۱۰۲ مجله «ایران نامه» آغاز شد و در مجله «ایران شناسی» ادامه یافت و تا این تاریخ ۶۸ «یادداشت» در ۱۹ شماره آن دو مجله به چاپ رسیده است. («ایران شناسی»، سال ششم، شماره ۱، بهار ۱۳۷۳).

* در باره مجموع مسائل زبان فارسی امروز و مشکلات آن و راه حل‌های پیشنهادی، بسیاری از زبان‌شناسان و نویسندگان و شاعران و پژوهشگران رشته‌های ادبی ایران در این قرن کتاب و مقاله نوشته‌اند و بحث‌های تند و پرشور گوناگون در کنفرانس‌ها و دانشگاه‌ها و مجله‌های فارسی در گرفته است. فهرست زیر اسامی فقط گزیده‌ای از معروف‌ترین کسانی است که در این مباحث بارها اظهار نظر کرده‌اند و خود نشان می‌دهد که فرهنگ ایران تا چه پایه با زبان فارسی گره خورده و هم پیمان است و ملت ایران چگونه بر سر دو راه یا چهار راهی ایستاده و در کشاکش برگزیدن راه درست تاریخ و آینده هویت فرهنگی خویش است. ترتیب این فهرست کمابیش الفبائی است:

احمد آرام، داریوش آشوری، محمد علی اسلامی ندوشن، ایرج افشار، عباس اقبال، محمد رضا باطنی، منوچهر بزرگمهر، محمد تقی بهار، احمد بهمینیار، محمد پروین گنابادی، ابراهیم پورداود، چنگیز پهلوان، سید حسن تقی‌زاده، محمد علی جمال‌زاده، جلال خالقی مطلق، پرویز خانلری، محمد دبیرسیاقی، شاپور اسخ، عبدالحسین زرین کوب، احمد شاملو، جعفر شعار، محمد رضا شفیعی کدکنی، جعفر شهیدی، علی اشرف صادقی، ذبیح الله صفا، احسان طبری، هوشمند فتح اعظم، عبدالرحمن فرامرزی، محمد فرزانه، خسرو فرشید ورد، بدیع الزمان فروزانفر، محمد علی فروغی، بهرام فره‌وشی، علی اکبر فیاض، محمد قزوینی، احمد کسروی، صادق کیا، حسین گل‌گلاب، یحیی ماهیار نوایی، محمد جعفر محبوب، محمد محمدی، مهدی محقق، محمد محیط طباطبائی، محمد جواد مشکور، محمد معین، مجتبی مینوی، ناصر ناطق، سعید نفیسی، نذیر احمد، ابوالحسن نجفی، صادق هدایت، جلال همایی، جلال متینی، احسان یارشاطر، غلام حسین یوسفی، امیر حسین آریان پور، ادیب طوسی، احمد تفضلی.

تعداد مقالاتی که کما بیش در باره زبان فارسی امروز میان سال‌های ۱۳۴۶ تا ۱۳۶۰ یعنی در طی ۱۵ سال نوشته شده است بالغ بر ۱۷۵۰ می‌شود. بهترین مرجع این مقالات مجلدات چهارگانه «فهرست مقالات فارسی، گردآوری دانشمند پرکار ایرج افشار است. نباید ناگفته گذاشت که در این ۳۰-۴۰ سال گذشته واژه‌نامه‌های اختصاصی علوم و فنون مختلف نیز به طبع رسیده است و کوشش‌های مداوم در این راه ادامه دارد.